

دکتر عبدالحسین زرین کوب

حفظ شخصیت ملت‌ها

دور فرهنگ آزاد

آزادی فرهنگ عبارت از آنست که در فکر و در عمل ملتی را با جبار و اکرام و ادار بقبول فکری یا رفتاری نمایند. و این درجه از آزادی بگمان بنده وقتی تحقق پیدا می‌کند که تمام ملل و اقوام عالم دور از زور و فشار و خالی از ترس و اضطراب فرصت و امکان این را پیدا بکنند که در مسائل مهم اجتماعی بنحوی که مقتضای طرز فکر و احساس و سنن و آداب و عادات و مصالح آنهاست فکر و عمل کنند.

وصول باین غایت هم البته لازم‌هاش احترام گذاشتن بشخصیت ملت‌هاست و حفظ شخصیت و سبجیت ملت‌ها در تحقق فرهنگ آزاد اهمیت و ضرورت قطعی دارد.

شخصیت ملت‌ها مجرد وهم و پندار نیست حقیقت و واقعیت دارد چه اقوام و گروه‌ها نیز مانند افراد بشری صاحب شخصیت خاص می‌باشند، نهایت آنکه این شخصیت درست مانند آنچه در افراد و اشخاص مشهودست صورت‌ها و جلوه‌هایی از نقص و کمال دارد. نزد بعضی گروه‌ها شخصیت بارز و معین است نزد بعضی دیگر منتشر و نامتعیین. یک قوم شخصیت ثابت و واحد دارد، قوم دیگر شخصیت متزلزل و مضاعف. تحولات تاریخی و عوامل ارثی و اسباب راجع بمحیط و زمان البته در تکوین این مراتب متفاوت و در ایجاد شخصیت اقوام و گروه‌ها مؤثرست، و تفاوت ظروف و عوامل و موارد موجب تفاوت استعدادها و قابلیت‌ها در گروه‌ها و ملت‌ها شده است، چنانکه نظایر این عوامل در شخصیت افراد نیز تأثیر دارد. مع‌هذا با تفاوتی که در سنین و مراحل و تواریخ گروه‌ها و اقوام عالم هست و آنرا البته نباید نادیده گرفت اقوام عالم از جهت شخصیت با یکدیگر متفاوتند. فی‌المثل قطع نظر از اختلاف هویت افراد از حیث احوال نفسانی اجتماعی بین قوم رومی و قوم یونانی همان تفاوت هست که بین افراد آنها هست.

قوم رومی که در گذشته قسمت عمدهٔ عالم را تحت سیطره و ادارهٔ خویش در آورده است رویهمرفته اهل ذوق و حکمت و اهل فکر و نظر نبوده است، مرد جنگ و نظام و اهل حکومت و اداره بوده است و اگر وجود او در عالم منشأ اثری شده است آن اثر نه شعر بوده است نه حکمت (با آنکه آن قوم از شاعران و حکماء خوب هم البته بی نصیب نبوده‌اند) ، بلکه اثر عمده و مهم قوم رومی در عالم قانون اداره و ضابطه و حکومت بوده است که بانام یوستینی‌نیان هنوز ازار کان مهم حقوق مدنی عالم بشمارست. اما قوم یونانی اهل علم و حکمت بوده است و اگر بجنگ و جهانگشائی پرداخته و حتی اسکندری را هم پرو بال داده است اثری که از او ظاهر شده است و در عالم باقی مانده نه جنگها و خونریزیهای افسانه‌ی تروا بوده است و نه حتی جهانگشائی بی دوام اسکندر مقدونی ، بلکه درحقیقت ، حکمت ارسطو و تأثر کلاسیک مهمترین میوه و ثمره‌ی بوده است که از شخصیت این قوم عاید تاریخ بشر گشته است . از قوم یهود نیز که سراسر تاریخ آن جز در بدری و سرگردانی در اکناف عالم نبوده است افکار و عقاید عالی و جالب دینی باقی مانده است که تمدن قسمت عمده‌ی از عالم هنوز مرهون آن است و این عقاید و افکار کاشف از شخصیتی است بارز که در سراسر ادب عهد عتیق جلوۀ آن پیداست .

خلاصه ، تأمل در احوال اقوام عالم ، علی‌الخصوص در مواردی که این اقوام با حوادث و وقایع مشکل و تکان دهنده مواجه بوده‌اند نشان می‌دهد که فرض وجود شخصیت اقوام و گروهها افسانه نیست . ملت‌هائی هستند که در طی تاریخ خود رابی اراده ، ضعیف‌النفس ، متلون و یا فعال نشان داده‌اند و اقوامی هم هستند که خود را بیش از هر چیز متفکر و اهل نظر و حساس ، و یا راحت طلب معرفی کرده‌اند. عرب چنانکه اهل تحقیق گفته‌اند نوعاً عصبی و حساس است و باندک تغییری از جادرمی رود و زودهم آرام می‌شود . هندی با همه اختلافی که در طبقات آن هست غالباً سوداوی و مضطرب و ناراضی است و گوئی در وراء ابر و دود حیات ظاهر خویش جز رؤیاء رنج و درد و بد بینی نمی‌بیند شاید این بیان کلی از مبالغه خالی نباشد و شخصیت این اقوام بهمین ملاحظات محدود نشود ، لیکن بهر حال اطوار و

احوال کلی اقوام عالم خاصه در مواجهه با مصائب و دشواریها منشها و شخصیت‌های آنها را نشان می‌دهد.

این شخصیت اقوام و گروه‌ها همه جا در تاریخ عالم بچشم می‌خورد و البته اختصاص با اقوام گذشته ندارد. اما کشف و شناخت آن در تاریخ قدیم و طبقه مورخ و در بین اقوام معاصر موضوع کار جامعه‌شناس است، و بی هیچ شك تمدن و فرهنگ امروز بشر صرف نظر از سهم عمده‌یی که نوابغ در ایجاد و تکوین آن دارند تا حدّ زیادی مرهون همین تمایز شخصیت‌ها و تفاوت استعدادهای اقوام و گروه‌هاست. مهم‌ها اعتقاد بشخصیت اقوام و گروه‌ها البته بهیچوجه مستلزم قبول عقیده روزنبرگ و امثال او نیست که درباره اصل نژاد و تفاوت خواص آنها مبالغه‌یی نامعقول می‌کنند و حتی معتقدند که «روح نیز همان نژاد است که از درون نگریسته شده است» و در واقع چنانکه محققان در ردّ فرضیه طرفداران اصل نژاد گفته اند گذشته از همه اشکالات دیگر که برین اندیشه واردست اساساً شخصیت افراد و جماعات با آنکه از تأثیر صفات موروث البته بهره بسیار دارد بهیچوجه یکسره بدان صفات موروث نژادی منحصر نیست و ظروف حوادث و تربیت و محیط نیز در آن تأثیر تمام دارد و بنابر این اعتقاد بشخصیت اقوام و گروه‌ها مستلزم قبول عقاید طرفداران «افسانه» اصل نژاد نیست، و بیان این نکته که در عرصه حوادث و در مواجهه با انقلابات عالم هر قومی و هر اُمّتی منش و شخصیتی از خود نشان داده است البته نباید منتهی شود باین قول که فی‌المثل بقول روزنبرگ تنها نژاد آریائی موجد و مُبدع فرهنگ بوده است و تاریخ بشر مثلاً - چنانکه او تعبیر کرده است - عبارتست از کشمکش و ستیز دائم و مستمرّ نژاد آریا با عناصر و نژادهای دیگری که در طی حوادث با او مخلوط گشته است، و پیداست که اینگونه عقاید و آراء باطل ترین و فاسدترین نتیجه‌ایست که از اصل ضروری مسلم شخصیت اقوام و گروه‌ها می‌توان گرفت، و اگر باین دقیقه توجه شود که وسعت و غنا و تنوع فرهنگ و تمدن بشری حاصل و نتیجه تفاوت و تمایز بین استعدادها و شخصیت‌های اقوام و گروه‌هاست مصلحت حفظ و صیانت تمدن و فرهنگ بشر مقتضی آن خواهد بود که افسانه اصل نژاد طرد و تخطئه شود و از اصل تفاوت

شخصیت اقوام و گروهها، در حفظ و استقلال ملتها که موجب بسط و تأمین فرهنگ آزاد و سبب وسعت و غنای مدنیت و کمال بشری است استفاده نمایند.

استقلال و تعیین واقعی و معنوی ملتها قائم است بر حفظ وحدت و دوام هویت آنها و این هر دو لااقل تا حد زیادی مبتنی بر حفظ سنتهاست. و این سنتها در واقع عبارتند از تمام بنیادهایی که بشر در یک مرحله از مراحل حیات اجتماعی خود آنها را از مراحل قبل بارث می برد و هیچ الزام فوری و دفعی ضرورت و لزوم آن بنیادها را در مرحله فعلی حیات او ایجاد نمی کند. باری، شخصیت ملتها که در وجود آن ظاهر آجای تردید نیست - والبتة فلاسفة شك و شكاك را استثنا میکنم - مقتضی سعی و اهتمام در حفظ این سنتهاست.

اما فرهنگ آزاد، فرهنگی که می خواهد دوران جبر و تعدی و دور از ترس و فشار بشریت را بجانب رفاه و ترقی و کمال سوق بدهد آیا می تواند وجود سنتها را - که خود آنها تا حدی جبار و متعدی هستند و در همه حال افکار و اطوار ما را مقید و محدود بقیود و حدود مواریث گذشته می کنند - تحمل نماید، و اگر می تواند آن تحمل تا چه اندازه مطلوب است و در چه حدی ممکن است محلّ تکامل و تطور و خلاصه حیات ملتها باشد؟ حقیقت این است که خوض و تأمل درین گونه مسائل بر خلاف آنچه در بادی امر بنظر می آید آسان نیست و کسی که درین مورد به سهولت بخواهد اظهار نظر قطعی و بستی بکند و ضابطه و قاعده کلی و جزمی پیدا کند حکایت حالش شبیه بحال آن فرانسوی است که هربرت اسپنسر معروف در کتاب « تحقیق در جامعه شناسی » می گوید بانگلیستان رفت و وقتی سه هفته در آنجا اقامت کرد پیشنهاد نمود کتابی در تاریخ قوم انگلیس بنویسد، اما سه ماه بعد که مدت بیشتری درین کار تأمل و دقت کرد ملتفت شد که برای تألیف چنین کتابی مواد کافی ندارد؛ با اینهمه تازه سه سال طول کشید تا دریافت اصلاً درین باب چیز قابلی نمی داند. و بنده تأسف دارم که خوض و تأمل درین مسأله خیلی زودتر بنده را باین نتیجه آخری رسانیده است.

در هر حال بحث در این است که چگونه و تا چه حدی می توان در عین سیر و سلوک در جاده تکامل علمی و در عین همقدمی با تحولات و انقلابات مادی، سنن و مواریث

قومی وملی را هم که وحدت وهویت معنوی و واقعی اقوام تاحدی قائم بر آن است حفظ وصیانت نمود؟ گمان می کنم دردنیای امروز، که علم و صنعت حدود ونغور کهن را شکسته و کثرات را بسوی وحدت وجع الجمع کشانیده است، اصرار در حفظ آن قسمت ازمواریث وسنن که با کشفیات واختراعات فنی وعلمی امروزه ویا با لوازم ومقتضیات آنها منافات ومغایرت دارد شوخ چشمی و کهنه پرستی است؛ اما حفظ آنچه ارتباط ومنافاتی بانتیاج تحقیقات علمی ندارد، البته موجب حفظ و بقاء شخصیت وسجیت قوم است و در حدّ خود مطلوب وپسندیده هم هست.

فی المثل درمقابل اکتشافات مهم ودقیقی که امروز درطب وجراحی وشیمی وداروشناسی شده است دردفع بیماریها دیگر نمی توان نظر بچشم زخم ونظر قربانی وحجامت وزالو داشت وآنها را باین بهانه که سنت دیرینه باستانی است حفظ نمود. اما البته مواریث وسنتهایی هم مانند چهارشنبه سوری وهفت سین ونوروز وسیزده بدر هست که باترقیات واکتشافات علمی وصنعتی ویا بالوازم ومقتضیات آنها منافات ومغایرت ندارد وتړك آنها شاید موجب ضعف وفتور در وحدت وهویت قوم باشد؛ درین صورت حفظ آنگونه سنتها البته واجب است چرا که شخصیت واستقلال واقعی ومعنوی اقوام وملتها بدانها وابسته است، وحذف وتړك آنها لااقل متضمن این عیب دیگر هم خواهد بود که منجر ومنتهی خواهد شد باینکه وسعت وغنای فرهنگ ومدن بشر اندك اندك ازین برود، وباتوجه بوحدتی که تکامل در علم وصنعت مستلزم آنست فرهنگ آزاد اگر تحقق پیدا کند تنوع وتوازن و، خلاصه، موسیقی وشعر خود را از دست خواهد داد ودنیای ما، دنیائی خواهد شد قلبی، بک رنگ ویکنواخت، که گمان می کنم زندگی در آن خالی از وحشت ومالات نباشد وبرای فرار از چنان دنیائی که ظاهراً امروز در پیش است توجه وتأمل واقدام وعمل قطعی وشاید فوری لازم است.

در حقیقت همانطور که حفظ آزادی فردی، تا بدانجا که منتهی بهرج ومرج نشود از مهمترین آرزوهای بشریست حفظ آزادی واستقلال تمدنها وفرهنگهای ملل واقوام عالم نیز ست تاحدی که منتهی بانحطاط وسقوط قطعی بعضی اقوام رشد نایافته

و از تکامل بازمانده نشود. غایت و هدف عالی و عمده بی است، و جای آن دارد که مصلحان قوم و دوستانان فرهنگ بشری، در حفظ شخصیت ملتها و اقوام از خطرهایی که آنها را تهدید می کند سعی و اهتمام تمام بکار دارند. و ظاهراً از همه این خطرها آنچه بیشتر مایه وحشت است، تعدی و تجاوز سنن و آداب مغرب زمین است، و ولتر درست می گوید که «سبب واقعی قسمتی از مصائب و بدبختی های مردم جهان همین کسانی هستند که بر عقول و افکار مردم تعدی و تجاوز می کنند»، «البته این سیطره و استیلاء محزّب و مهلك جنایتی بزرگ در حق اقوام و ملل بشمارست و که تراز تجاوز و تعدی خلاف قانونی که بشخصیت و حیات افراد بشود مضرّ و ظالمانه نیست. و صاحب نظران می دانند که کمال و وسعت و غذای تمدن و فرهنگ بشری وقتی تحقق تواند یافت که تمام اقوام و ملتها دوران ترس و فشار و اضطراب و آکراه فرصت و مجال این را پیدا کنند که در مسائل مهم بشری بنحوی که مقتضای طرز فکر و احساس و سنن و مواریث آنهاست فکر و عمل کنند.

وصول باین غایت، همچنانکه، گفتیم لازمه اش احترام گذاشتن بشخصیت ملتهاست و این خود وقتی تحقق تواند یافت که در روابط بین ممالک و امم عالم غایتی اخلاقی ناظر باشد. و تحقق این کمال مطلوب وقتی است که اقوام و ملل با اتکاء بر شخصیت خویش در راه سلم و آسایش قدم بردارند و وسعت و غذای تمدن و فرهنگ را با حفظ شخصیت و استقلال فرهنگی خویش بیفزایند، و البته علم که بشریت را از جهت لوازم و ضرورات مادی بسوی وحدت سیر میدهد در عین حال تحقق این امید عالی را که حفظ شخصیت ملتهاست ممکن می سازد، و امروز می توان با کندرسه منقّد عهد انقلاب فرانسه هم عقیده شد و گفت «چشم انداز سیر و حرکت بشریت که زنجیرها را گسسته است و با قدم های راسخ در جاده حق و سعادت پیش می رود منظره بی را پیش دیده هر صاحب نظر می گشاید که او را از وقوع آنها خطا و گناه و ستم که هنوز جهان را آلوده داشته است تسکین و تسلیت می بخشد.»